

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

موسوی

۰۸ نومبر ۲۰۱۱

به جواب شبنامه نویس و افشای ماهیت پلید وی

یا

توطئه انقیاد طلبان جبون و ننگنامه آنها

۱

قبل از آغاز:

اواخر خزان سال ۱۳۵۷ بود، تحولات جدید و ضرورت های مبارزاتی ایجاب می نمود تا رفقای که با هم کار می نمودیم، پای گزارش و صحبت زنده یاد رفیق "کلکانی" بنشینیم. محل تجمع منزل کرائی محقری واقع حصه دوم خیرخانه بود که در آن رفیق "میرویس" با همسر، مادر، برادر، خسر بره اش انجنیر "ه" و فامیل وی زندگی می نمود. حدود ساعت ۸ صبح بود و هنوز لحظه ای چند از رسیدن ما (این قلم، زنده یادان رفقاء عزیز طغیان و گل محمد) و دیدار با "میرویس" نگذشته بود و به اصطلاح پیاله اول چای را خلاص نکرده بودیم، که زنده یاد "کلکانی" نیز رسید.

از آن جایی که مدتها بود با "میرویس و گل محمد" به نسبت دور بودن آنها از کابل تماس نداشت، دقایق چندی به احوال بررسی های معمولی و رفیقای گذشته.

به محض رسمیت یافتن جلسه، همان طوری که برنامه کار بود، ابتداء من و رفیق "طغیان" گزارش مختصری از آنچه طی مدت جلسه پنج نفره قبلی و جلسه آن روز انجام داده بودیم، بیشتر به خاطر معلومات زنده یادان "گل محمد و میرویس" ارائه داشتیم؛ گزارشها که از سوئی همه نمایانگر روحیه وحت طلبانه در آحاد جنبش بود و از جانب دیگر دهشت، اختناق و ترور فزاینده و روز افزون دولت را بیان می داشت، شنیده شده و به سوالات طرح شده نیز پاسخ داده شد.

از آن جایی که زنده یادان "میرویس و گل محمد" تازه از عسکری خلاص شده و گزارش خاص تشکیلاتی نداشتند، آنها نیز وقت زیاد مجلس را نگرفتند.

وقتی نوبت به صحبت زنده یاد "کلکانی" رسید، وی با همان متانت و استواری همیشگی و در حالی که طرف من و زنده یاد "طغیان" نظر می انداخت و تبسم حزین و درد آلودی را بر کنج لبان داشت، گفت:

رفقاء! من به مانند این دو رفیق، گزارشات خوشی ندارم، در فاصله بین دو دیدار با تأسف اتفاقاتی افتاده که در مقطع فعلی، شرایط کار را بر ما دشوار تر ساخته است. و به دنبال آن نسبت به تمام آن اتفاقات با همان متانت توأم با آرامش، نظر انداخت.

مطالب مطرح شده و فضائی که در آن مطرح می شد، چنان حالتی را به وجود آورده بود که نه تنها هیچ زمانی از ذهن انسان بیرون رفتنی نیست، بلکه بدون مبالغه می شود گفت:

هر انسان هدفمندی حاضر است بخشی از عمر خود را بدهد مشروط بر آن که باز هم افتخار شرکت در چنان جلسه پرباری را بیابد.

بعد از حدود دوساعت صحبت زنده یاد "کلکانی"، طبق معمول نوبت به طرح پرسش ها و بحث روی آنها رسید. ما همچنان به کارمان ادامه می دادیم، که درب اتاق زده شد. وقتی زنده یاد "میرویس" درب را کشود، برادرش "ف" که آزمان ۱۵ - ۱۶ سال بیشتر نداشت، سلام داده با آوردن آفتابه لگن، توقف اجباری جلسه را اعلام داشت.

در جریان خوردن نان و آن توقف اجباری در حالی که تا حدود زیادی همه ما ۵ نفر متأثر بودیم، صحبت های دیگری به میان آمد، به خاطر ندارم کدام یک از رفقاء این مسأله را به میان انداخت؛ که چه چیزی چه کسی را بیشتر آزار می دهد.

هریک از ما چهار نفر با عبارات متفاوت بر یک نکته تأکید ورزیدیم که **"هیچ چیزی دردناک تر از مرگ رفقای هم‌رزم نیست"** و در نتیجه هیچ امری نمی تواند به مانند آن بر ما ناگوار تمام شود.

زنده یاد "کلکانی" که تا آزمان خاموش بود و در این صحبت غیر رسمی حصه نگرفته بود، وقتی انتظار را متوجه خود دید، با همان تبسم زهر آگین و تلخ گفت:

"راستش را بگویم با آن که به خاک افتادن رفقاء تا مغز استخوانم را می سوزاند، مگر یک چیز دیگر هم است که بیشتر از آن برایم رنج آور و شکنجه دهنده می باشد."

و چون باز هم ما را منتظر دید، بعد از مکث و سکوتی کوتاه که می توانست بیشتر از هزاران کتاب گویا تر باشد افزود:

"و آن چیز شنیدن خبر نامردی یک رفیق است" - نه به مفهوم مرد سالارانه آن-

به دوام این جمله در حالی که از به کار بردن کلمات و طرز ادای آنها می شد، اعتقادش را به حرفی که زده بود به خوبی دریافت افزود:

نمی دانم شما ضربت دردناک از دست دادن یک رفیق را تجربه کرده اید و یا خیر؟ با تأسف من چندین بار آن درد جانکاه و استخوان سوز را تجربه کرده ام. مگر با تمام دردناک بودن همچو حوادث، وقتی حرفی، قضیه ای و یا مسأله ای یاد آن رفقای در خون خفته را در ذهنم تداعی نموده است، همیشه کوشیده ام آن یاد و آن رفیق را نزد خود زنده نگهدارم، با یاد او تجدید پیمان نمایم و از آن تجدید پیمان بر نیرویم بیفزایم. اما وقتی یک دوست و یا یک نارفیق نامردی می کند، تداعی هر خاطره اش برایم درد و شکنجه جدیدی را به ارمغان می آورد، خلاف آن دیگر، که همیشه می خواهم او را با خود زنده داشته باشم، باید بکوشم تا یاد و خاطراتی را که از وی در ذهن خود دارم همیشه به نوعی بزدایم، به تعبیر دیگر آن نارفیق را لحظه به لحظه در ذهن خود، از بین ببرم و این آن درد جانکاه‌یست که از به خون خفتن رفقاء بیشتر مرا رنج داده است.

به جای مقدمه:

آن هائی که از قضیه خبر نداشتند، حتماً با مطالعه نیشته تحلیلی و ارزشمند جوان بادر و متعهد آقای "نجیب ثاقب" و به دوام آن نوشته های دیگر متوجه شده اند، که باید قضیه ای تکانهنده وزشتی اتفاق افتاده باشد که هواداران و همکاران قلمی پورتال را چنان متأثر و خشمکین ساخته، از چنان اهمیتی برخوردار بوده که به گفته دوست عزیزم "خالق داد پغمانی از مونشن" پورتال را به سنت شکنی واداشته و مطلبی را برای چندین روز در بالا نگهداشته اند.

خوانندگان عزیز و همکاران گرامی پورتال!

آن مسأله شبنامه ای است **علیه من** از طرف فرد و افراد جبونی که نه تنها جرأت طرح مسایل و اختلافات خود را به صورت مستقیم و رویاروی ندارند و در مقابل فردی که نه توپ و زرادخانه ای را در اختیار دارد و نه هم تشکیلاتی را در کنار، تا آنها به خاطر حفظ جان شان به شبنامه نویسی روی آورند، بلکه گذشته از شرافت و وجدان انقلابی حتا از شرافت یک لیبرال نیز برخوردار نیستند، تا اختلافات سیاسی را با افتراء، تهمت و دروغ جا به جا ننمایند؛ پخش شده است. قبل از آن که به رد اتهامات و پاسخ به سوالات شبنامه نویس بپردازم، لازم می دانم بر نکات آتی از قبل تأکید بورزم:

۱- این شبنامه که تاریخ مهر پشت پاکت نهم جون ۲۰۱۱ را نشان می دهد، در دومین دهه جون به دستم رسید، وقتی شبنامه را از نظر گذرانیدم و به محتوای افتراء و اتهامات عمیق شدم، با حرکت از این موضع که شبنامه نویس فردیست حقیر و خود فروخته که جرأت رویارویی مستقیم را ندارد، با تمام خشم و نفرتی که آن عمل ردیلانه و خاینانه در وجودم باعث شده بود، بدون کمترین عکس العملی به کار خود ادامه دادم فقط به خانواده و دوستان نزدیک از ارسال چنان شبنامه ای یادآوری نموده و از آنها خواهش نمودم تا اگر بتوانند با دقت بیشتر، هویت بی هویت شبنامه نویس را کشف نمایند.

هنوز چند صبحی از ترسل شبنامه نگذشته بود، که رجز خوانی ها و لافزنی های به گفته زنده یاد "کلکانی" **نارفیقی** توجهم را به خود جلب نمود. با تأسف هر قدر در این امر بیشتر کوشیدم آن سوءظن در مورد آن **نارفیق** بیشتر و عمیقتر شد. چه تمام شواهد، دلایل و مدارک نمایانگر آن بود که در عقب آن توطئه همان **نارفیق** قرار دارد، **نارفیقی** که نا آگاهانه و یا هم آگاهانه و بر مبنای عقده های حقارتی که سر تا پای وجودش را فرا گرفته و تمام افغانهای تورنتو اعم از دوست و دشمن بر آن واقف اند، به مثابه ایزاری در خدمت امپریالیزم، ارتجاع و نوکران بیمقدار آن قرار گرفته به امید زیر پا کردن **آبروی مبارزاتی و شخصی من**، می خواهد باز هم درب های چاکری برای اشغالگران را بر روی خود باز نماید. غافل از آن که وقتی زبان بکشایم در عاقبت نه تنها چیزی به دست نخواهد آورد، بلکه بینی خمیری کنونی را نیز از دست خواهد داد.

وقتی تحقیقاتم در مورد وی پیش رفت با شناختی که از وی داشتم و بدون رودربایستی تقابل خود با وی را، ار جگذاری به وی می دانستم و می دانم نخواستم کوچکترین عکس العملی در قبال آن ننگنامه نویسنده نشان بدهم، شاید هم در این تعلق به علاوه حقیر دانستن نویسنده، پای نوعی علایقی هم در میان بوده که طی سالیان متمادی با آن **نارفیق** وجود داشته و همان علایق به من اجازه نمی داد، تا به نابود ساختن معنوی وی اقدام نمایم، شاید هم یکی از دلایل تحمل و سکوت این قلم، فرار از احساس خجلت و سر افکنندگی نزد تمام آن دوستان و همکارانی بوده باشد که طی سالیان متوالی از این **نارفیق** نزد آنها به تعریف اکتفاء ننموده حتا با دفاع از وی، با آنها قطع رابطه نموده ام.

این وضع ادامه یافت تا آن که در این اواخر، آن نارفیق سکوت را به معنای ترس تعبیر نموده مجدداً به پخش ننگنامه خود آغاز و باز هم آن را به آدرس هائی چندی در اروپا، کانادا و امریکا فرستاد. تشدید فعالیت ها در پخش آن ننگنامه و پیدا کردن چند متحد خود فروخته که همین اکنون و ۲۰ سال بعد از اضمحلال شوروی سوسیال امپریالیستی، هرگاه بر معده آنها اندکی فشار وارد شود، پولها و تفنگهای روسی را استفرغ خواهند کرد و به حق می توان هر یک از آنها را به نوبه خودش "نماد" خیانت به میهن و مردم دربند آن دانست، زمینه را قسمی تغییر داد تا تصمیم خود را بعد از مشوره با تمام دوستان و آشنایانی که ما هر دو را می شناختند، در قبال سکوت شکسته، این جنگ ناخواسته را پذیرا گردم. در خطوط کلی خود آن عوامل قرار آتی اند:

الف: از آن جایی که آن نارفیق در ننگنامه منتشره از جانب خود، تنها به حمله، تهمت زنی و افتراء بستن بالای من، خانواده و دوستان شخصی و خانوادگی من اکتفاء ننموده و شخصیت های گرانقدر و یکی از پر افتخارترین مقاطع حیات "سازمان آزادیبخش مردم افغانستان- ساما" را که آن زمان من هم عضو آن بودم، خواسته به لجن بکشاند، ادامه دهندگان صادق راه "مجید و رهبر"، آن افتراء ها، تهمت ها و لجن پراکنی را تنها به من منوط ندانسته با صراحت ابراز داشتند که با و یا بدون موافقه من در این عرصه گام خواهند گذاشت و از شرافت مبارزاتی "ساما" و افتراء به دفاع بر خواهند خاست.

حتا برخی از آنها که با دید روشنتر به قضایا برخورد می نمایند ضمن توضیح عمق توطئه به نحوی من را به مماشات با رفیق سابقه ام متهم ساخته و با زبان تلویحی گفتند: مگس دیگران را به توپ می زنی، مگر در مقابل دوست سابقه ات، گذشته از اعتبار و آبروی خودت، خون شهداء را نیز ارزش قایل نیستی!

ب: در جریان تحقیق و تشخیص هویت شبنامه نویس، متوجه شدم که طی سالیان طولانی در تورنتو، این اولین باری نیست که به ارتباط فردی و به خاطر هتک حرمت و بد نام ساختن آن فرد شبنامه پخش شده است، بلکه قبل از من هم قربانیانی از جمله آقایان "ا.ش. - ف.ل. - ث. - ن.خ. - ل.ط. - خ.س. - ز.ب. - س. ه." نیز وجود داشته اند که یا آن شبنامه ها به دست شان نرسیده و یا هم به خاطر حفظ آبروی خود که از طرف شبنامه نویس با اتهامات و افتراء های غیر شریفانه و مستهجن، خود شخص و فامیل های شان مورد حمله قرار گرفته و به تشدید حملات در آینده نیز تهدید می شدند، سکوت را ترجیح داده اند.

اطلاع از این مسأله و بعد از دست یافتن به برخی از آنها که در صورت لزوم حاضریم آن را به آدرس قربانی مورد نظر فرستاده به خاطر رفع سوءتفاهم و این که همه آنها از قدامت بیش از ده سال برخوردار اند، هزینه تست های لازم روی کاغذ آن را نیز متقبل گردم، و از همه مهمتر رسیدن به این حقیقت که تمام آن شبنامه ها شب فردای پیدا شدن خصومت بین آنها و آن نارفیق پخش و تکثیر شده اند، به این نتیجه رسیدم که سکوت مقابل چنین آدم بی آرم و وجدان فروخته ای نه تنها مجاز نیست بلکه می تواند به معنای مجاز دانستن همچو ردالتی در آینده نیز تلقی گردد.

پ: رفتن به خاطرات گذشته و زنده شدن یاد نسلی از پاک بازانی که با پخش این ننگنامه به آنها اهانت صورت گرفته در ذهنم، عامل دیگری بود که من را بر آن داشت تا به این بحث دردناک که با نشر هر بخش آن باید بار بار آن نارفیق را به خاک بسپارم، وارد شده این سلسله نوشته ها را آغاز نمایم.

ت: امید آن که با نوشتن این سلسله، خود آن سقوط کرده در حضيض ذلت را دست گرفته و از راهی که پیش رو دارد باز دارم، یکی از دلایل دیگر نیست که به این جدل پا گذاشته برای نجات غریق می خواهم در ابتداء، این کار ننگین را به همگان بشناسانم و این چانس و امکان را به وی مساعد سازم تا با تقبیح این عمل زشت و غیرانسانی وجدان نا آرام و کین توز خود را آرامش بخشد به خصوص وقتی در این اواخر از طرف همراهانش می شنوم که

وی چنین عملی را "بی شرفی و بی ناموسی" دانسته است، از صمیم قلب می خواهم دستش را بگیرم تا از راهی که گزیده است برگشته و بیشتر از این خود و تاریخ زندگانی اش را به لجن نکشد. بر همین مبناست که خلاف برنامه قبلی، کارم را در عوض معرفی وی، نخست با پاسخ به سؤالات و رد اتهامات و افتراءات آغاز می نمایم، باشد طی این مدت، با یافتن خویشتن خویش و با فرار از این از خود بیگانگی مذلتبار که وی را به ابزار استعمار و ارتجاع تبدیل نموده، در این آخر عمر کارنامه سیاه زندگی اش را طولانی تر نسازد. هر چند زیاد بدان امیدوار نیستم

ث: ضمن پرس و پال چند ماهه و تعمق در وقایع گذشته، به استنتاجاتی رسیده ام که بدون آغاز به این بحث و وی را به پاسخگوئی کشاندن، به هیچ صورت نمی توانم آن استنتاجات را از ذهنم دور نمایم.

۲- ضمن آن که شیوه کار شبنامه نویس را که توأم است با جاسوسی، بستن افتراء، تهمت، بهتان، جعل اکاذیب و اهانت به آبروی آنهایی که از آنها نامبرده شده است، به شدت محکوم نموده و توسل به آن را دون شان یک انسان هدفمند می دانم، استفاده از ادبیات شبنامه نویس را که تمام توجه آن، قلمفرسائی در اطراف اندام جنسی افراد است برای خود و تمام آنهایی که می خواهند با همان زبان با شبنامه نویس سخن برانند، حق مسلم دانسته از همین اکنون با صراحت اعلام می دارم که هرگاه لازم بدانم و کلمات شسته رفته "ادبیات رسمی متأثر از فرهنگ اشرافی" نتواند عمق منویات و افکارم را بیان دارد، با مراجعه به زبان توده های میلیونی کشورم، حرفم را خواهم زد.

در همین جا بی مناسبت نخواهد بود بیفزایم، از تمام آنهایی که می خواهند برای مفهوم "فاحشه سیاسی" کلمه نامأنوس و ناآشنائی را زیر نام حفظ عفت کلام، پیشنهاد نمایند، ضمن شنیدن پیشنهاد شان امتنانم را نیز بیان می دارم و بالمقابل از آنها می خواهم وقتی به حیثیت و آبروی خودش و رفقاییش و به ناموس زن و فرزندش با کلمات لومپانه اهانت صورت گرفت، حوصله پیشکش خودش.

من و یا دوستان با همان ادبیاتی خواهیم نوشت که اهداف و مقاصد ما را بیشتر، صریحتر و خوب تر برساند. و در عوض آن که بگوئیم:

"بر ریشست دانه برنجی چسبیده است" - استفاده از تعبیری چون " بر شاخ گل بلبل آشیان دارد" نفرت عمیق خود را ابراز داشته همچو ادبیاتی را شایسته همان دربار و درباریانی می دانیم که دست شان تا مرفق به خون خلقها رنگین و آغشته است و برای فردی چون خودم و یا دوستان همزمی که بار بار برای نجات کشور و بهروزی مردم پابرهنه آن تا آستانه مرگ رفته ایم، خویش را در قید همچو قیودی انداختن، را ننگین تر از آن می دانیم که برخی ها تصور آن را می نمایند. امیدوارم کسانی در این میان پیدا نشوند که با اولین مقالاتی از نوع نوشته های مردمی و باز، به خواندن نوحه فرزندان مسلم آغاز نمایند، زیرا برای من دشنام ها با رنگ و بوی طبقاتی آن مطرح است و اصولاً آنچه را بسیاری از روشنفکران دشنام می دانند، دشنام نه بلکه بیان یک حقیقت با زبان عریان و عام فهم است. دشنام و ناسزا آن است که فردی سزاوار صفتی نباشد و کسی بخواهد وی را بدان صفت متصف نماید.

۳- از تمام دوستانی که طی این مدت، در کنارم ایستاده و ضمن محکوم نمودن توطئه شبنامه نویسی، یا به صورت کتبی و یا هم شفاهی ثابت ساخته اند که درجهان تحت سیطره سرمایه امپریالیستی می توان بر ده ها، صد ها، هزار ها، میلیونها و هزاران میلیون انسان آزاده و شرافتمندی که نمی گذارند مشت میهن فروش بی آرم با اعتبار و حیثیت عناصر انقلابی و میهن دوست بازی نماید، اطمینان نموده کمال امتنانم را خدمت شان ابراز می دارم.

۴- همان طوری که قبلاً نیز تذکر دادم و قسمی که از عنوان این سلسله نوشته ها نیز بر می آید نخست به اتهامات، افتراءات و جعل اکاذیب شبنامه نویس روشنی انداخته می شود و در ختم توضیحات "افشای ماهیت پلید شب نامه نویس" مطرح بحث قرار خواهد گرفت.

دلیل چنین گزینشی، ضمن آن که مساعد ساختن امکان و فرصت برای خوانندگان است تا بدون حب و بغض "علی و عمر" و پیشدواری به مسأله برخورد نمایند، دادن آخرین چانس به شبنامه نویس نیز است تا پا پیش نموده با انتقاد از روشی که برگزیده، اگر برایش آبرویی باقیمانده باشد، آن را از ضربت و رسوائی نهائی نجات دهد.

۵- از شبنامه نویس نیز به خاطر موقعیتی که به وجود آورده تا برخی از واقعیت های زندگی مبارزاتی خویش را که زیر تأثیر مسأله امنیت رفقاء و یا حفظ تعهد تا حال بیان نداشته ام و اکنون در پاسخ به وی ناگزیرم به آن برخورد نمایم، متشکرم.

امید وی هم از چنین شرافتی برخوردار باشد که وقتی به اتهامات، افتراءات و جعل اکاذیب وی روشنی انداخته شد پا پیش نموده و با انتقاد از خود برای یک بار هم اگر باشد، در زندگی گام شرافتمدانه بردارد. هرچند بدین امر هم زیاد امیدوار نیستم.

۶- بعد از طرح مسایل و ارائه پاسخ به آنها، تمام خوانندگان می توانند، در صورتی که توضیحات را کافی ندانند سوالات شان را به آدرس پورتال بفرستند، مطمئن باشند در ختم این سلسله هیچ سوالی بدون جواب نخواهد ماند.

ادامه دارد